آیا شایستگی علمی، قربانی خوه‌خواهی‌های صنفی خواهد شد؟

ظرفیت و استعداد حوزه علمیه و نهاد آموزش و پرورش

داود مهدوی‌زادگان
دانشیار و عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پیش از یکصد سال قبل، جماعتی با تکیه بر نوسازی غربی، شعارهایی پرطمطراقی درباره خروج ایران‌زمین از انحطاط و قرارگرفتن در راه ترقی سردادند. مردم ایران به‌ویژه میراث‌داران فرهنگ کهن ایرانی- اسلامی به استقبال آن رفتند و گمان کردند قرار است به اتفاق، دست در دست هم دهیم و ایران خویش را گنبد آباد کنیم. پس، نهضت مشروطه‌ای به‌راه افتاد و نظام سلطانی مجبور به پذیرش شعارهای مشروطه‌خواهان شد. اما دیری نپایید که این امید با تاسیس دولت مطلقه مدرن بر باد رفت. نه‌فقط فرار نیست در راه ترقی مادی و معنوی ایران، دست در دست هم داد، بلکه باید تمام نهادها و حاملان اندیشه ایرانی- اسلامی مستبدانه حذف شده یا به حاشیه رانده شوند و نهادها و حاملان فکر غربی جایگزین آنها شوند. البته باید توجه داشت که با کنارزدن میراث‌داران فکری و علمی، میراث علمی و فکری ما نیز به کناری رانده شد؛! از منطق و فلسفه و کلام و عرفان تا طبیعیات و طب و نجوم. نکته اینجاست که افراد خارق‌الذهن و بدون درک سوابق علمی، یکباره با علوم تازه‌رآمد مواجه می‌شدند و ربط میان جدید و قدیم برای آنها مغفول می‌ماند و نه‌تنها امکان تفکر و نظر وسیع و قضاوت را نمی‌یافتند، بلکه گمان می‌بردند «علم همین علم است» و بر ظاهر علم جدید تصلب می‌یافتند و حتی از پیش بردن آن- که به‌ناچار با نقد آن همراه است- نیز عاجز می‌ماندند. به‌هرحال، به این ترتیب بود که مدارس جدید و دانشسراها و دانشگاه‌های مدرن تاسیس و همه مراکز دولتی و غیردولتی مکلف شدند نیروی انسانی خود را از میان فارغ‌التحصیلان این مراکز تامین کنند. ایده «تصدیق‌نامه» یا «مدرک تحصیلی» و این خواست حاکمیت وقت را تضمین می‌کرد، چراکه تنها گواهی تحصیلی این مراکز بود که رسمیت داشت. بدین ترتیب، تعداد قابل توجهی از دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه هم- که روزگاری مسائل آموزشی و پژوهشی و فرهنگی جامعه را برعهده داشتند و اکنون به حاشیه رانده شده بودند- مجبور به مهاجرت از حوزه به دانشگاه و دانشسرا شدند. به‌تدریج، قلمرو آموزش‌های حوزوی محدود شد و شکل انقباضی به خود گرفت، اما همین اندازه تلاش علمی در قلمرویی محدود هم بدون بهره‌برداری باقی می‌ماند. چون دولت مطلقه مدرن، سرکوبگرانه مانع هرگونه بهره‌برداری از دستاوردها و استعدادهای حوزه‌های علمیه شده بود، تا جایی که حوزه‌ها نیز- به‌رغم میل باطنی- بسا این جبر مدرن کنار آمدند. هر نوجوان ایرانی که قصد ورود به حوزه‌های علمیه را داشت، از همان آغاز می‌دانست که این راه، آینده روشنی ندارد. هرقدر که در علوم دینی و ادبیات و تاریخ و منطق و فلسفه تبحر پیدا کند، محل رجوع و مراجعه قرار نخواهد گرفت، چون این گونه معارف و دستاوردها و استعدادهای حوزوی در مسیر توسعه، رسمیت نداشت. به‌همین سبب، هیچ‌گاه حاکمیت انگیزه‌ای برای مددکاری در پژوهش علمی بزرگان حوزه نیز نداشت. مرحوم علامه‌طباطبایی (ره) هم هفته برای گفت‌وگو با هانری کربن با اتوبوس از قم به تهران می‌آمد و هیچ مسئول فرهنگی هم نه دغدغه درگرفتن چنین گفت‌وگویی را داشت و نه کمکی به بزرگان ایرانی طرف گفت‌وگو را مساله خود می‌دانست. این وضعیت نه برای ملت و نه برای حوزه علمیه پذیرفتنی نبود. چرا نباید ملت از سرمایه علمی حوزه که میراث‌دار فرهنگ ایرانی- اسلامی است، در مسیر پیشرفت و ترقی بهره‌مند شود؟ غفلت از سوابق علمی جز کور و کر شدن نیست و مواجهه افراد خالی‌الذهن و افسون‌زده با توسعه آمرانه البته مورد پسند حکومت استبدادی وقت بود. چرا نباید توانایی‌های علمی حوزه را به‌خدمت گرفت؟ چرا نباید حوزه علمیه وارد قلمروهای جدید علمی شود و توانایی‌اش مورد ارزیابی قرار گیرد؟

۲ ایده همکاری حوزه و دانشگاه

حکمرانی دینی مبتنی بر اصل ولایت‌فقیه به‌طور کلی سیاست حذف را کنار گذاشت و به این فکر نیفتاد که به‌تلافی به‌حاشیه راندن حوزه‌های علمیه در رژیم سابق، فعالیت دانشگاه‌ها را محدود سازد یا حوزه را بر آن برتری دهد، بلکه اصل همکاری حوزه و دانشگاه را مطرح کرد. در این دیدگاه، جامعه انقلابی به ظرفیت‌ها و توان علمی هر دو نهاد علمی حوزه و دانشگاه نیاز دارد و باید دوشادوش هم، ایران خود را کنیم آباد. این دو نهاد، در حوزه علوم انسانی و اجتماعی نیز می‌توانند و لازم است از طریق گفت‌وگوهای علمی- انتقادی به همدیگر مساعدت کنند. باید روحیه و رویکرد تعامل را جایگزین تقابل و تنافر کرد. نظام اسلامی همچنان بعد از گذشت ۴۱ سال، بر اصل همکاری حوزه و دانشگاه پافشاری کرده است، اما از همان آغاز کار، پیدا بود که بازماندگان یا متاثران از ایده «گسست و تقابل» برابر اصل همکاری حوزه و دانشگاه سنگ‌اندازی و مانع‌تراشی خواهند کرد. آنان به بهانه‌های مختلف سعی خواهند کرد همکاری حوزه و دانشگاه تحقق پیدا نکند و جامعه از مواهب عظیم این همکاری بهره‌مند نشود. یک نمونه از این گونه اقدامات واگرایانه مربوط است به موضع‌گیری طردی و حذفی علیه استخدام طلاب حوزه‌های علمیه در آموزش‌وپرورش.

۳ توهم مشکله استخدام

نهاد رسمی آموزش‌وپرورش بالاخره بعد از گذشت ۴۱ سال از استقرار حکمرانی دینی در ایران، این اجازه را داد که طلاب سطح دوم(معادل کارشناسی) و سوم(معادل کارشناسی ارشد) حوزه‌های علمیه در آزمون استخدامی رشته‌های ادبیات، تاریخ و علوم‌اجتماعی شرکت کنند. این یعنی دستگاه آموزش‌وپرورش تاکنون به‌طور رسمی مجوزی برای استخدام تحصیلکردگان حوزوی صادر نکرده بود و همچنان نیاز خود به نیروی انسانی را از میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی تامین می‌کرده است. گرچه این اقدام خیلی زودتر از اینها باید اتفاق می‌افتاد، ولی از باب دفع ضرر و جلب منافع، هیچ‌گاه دیر نیست، بلکه کاری ارزشمند و مطابق اهداف عالیه انقلاب اسلامی است، چون خط شکنی و گسست فرهنگی تام و تمامی که به‌واسطه رژیم سرکوبگر پهلوی میان نهاد آموزش‌وپرورش با نظام آموزشی حوزه، به‌مثابه میراث‌دار فرهنگ ایرانی- اسلامی پدید آمده بود، تا حدی تضعیف می‌شود. به‌ویژه که این اقدام، می‌تواند گامی موثر در جهت عمیق‌تر شدن همکاری حوزه و دانشگاه نیز به‌شمار آید. با وصف این، مشاهده می‌شود که جماعتی متاثر از همان رویکرد سرکوبگرانه برجامانده از دولت مطلقه و سنت‌ستیز، با چنین اقدامی مخالفت کرده و از اولیای آموزش‌وپرورش خواسته‌اند که چنین مجوزی را لغو کنند. دلایل آنان برای این خواسته به‌غایت سست و کین‌توزانه و سودا‌گرانه است و به‌گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا نهاد آموزش‌وپرورش در تملک جماعتی خاص از فارغ‌التحصیلان است و نباید از میان تحصیلکردگان حوزوی کسی به آن راه یابد. نویسنده‌ای این اقدام آموزش‌وپرورش را نفرت‌انگیز خوانده است! و چنین دلیل می‌آورد که در حوزه‌های علمیه فقط عربی تدریس می‌شود و نه ادبیات فارسی و دیگر اینکه مگر آخوندها از تدریس دروس دینی و قرآن احساس حقارت می‌کنند که می‌خواهند معلم ادبیات فارسی شوند؟! و یا اینکه به کار گمارده‌ی یک آخوند به‌معنای پس‌زدن خیل عظیم تحصیلکردگان متخصص زبان و ادبیات فارسی است یا اینکه مگر سیستم علمی آموزش‌وپرورش نان‌دانی حوزه‌هاست؟! نویسنده دیگری چنین استدلال آورده است که آخر این قوم از سعدی و حافظ و مثنوی معنوی چه می‌دانند؟ لطفا ادبیات را از ما قانعان و زبردستان نگیرید. وی برزگانی از اهل ادب دانشگاهی را که سابقه تحصیل حوزوی دارند، امّوری استثنایی و ادبیات را انتخاب شخصی آنان دانسته و ایشان را محصول نظام آموزشی حوزه نمی‌داند. خانم معلمی هم طلبه سخنش را با مصرعی از غزل حافظ (زیور عشق نوازی نه کار هر مرغیست) آغاز کرده، مساله بیکاری فارغ‌التحصیلان ادبیات را پیش می‌کشد و بر این باور است که با این اقدام آموزش‌وپرورش، فرصت شغلی آنان از دست می‌رود. وی این کار را امتیاز دادن به کسانی می‌داند که پشت‌شان به قدرت حاکمه گرم است. خانم معلم این سوال را طرح می‌کند که آیا برای فارغ‌التحصیلان ادبیات فارسی هم این امتیاز را قائل شده‌اید که در حوزه‌ها تدریس کنند؟ وی با درشت‌گویی، طلاب حوزوی را این گونه خطاب کرده که «طلبه‌هایی که در حوزه علوم قرآنی و علم حدیث و امور دینی را می‌خوانند و رعایت حق و عدالت را برای مردم تفسیر می‌کنند، چگونه به خود اجازه می‌دهند بی‌هیچ تخصصی در یک رشته جای فرد دیگری را در آزمون استخدامی بگیرند؟ این حق گُشی با کدام‌یک از آموزه‌های دینی مطابقت دارد؟»

۴ یک دنیا تاسف و شکوه

به‌راستی، باید برای این گونه ذلیل آوردن‌ها یک دنیا تاسف و خون‌دل خورد. شکوه از این همه عجب و تبختر و فضل‌فروشی را به کجا باید برد. در این استدلال‌ها ارزش علم و متعلمان و حاملان میراث علمی و فرهنگی، یکجابه حراج رفته است و تنها دغدغه‌ای که ایشان دارند و مطرح کرده‌اند، بیکاری فارغ‌التحصیلان است. گویی فلسفه وجودی آموزش‌وپرورش، نان دانـــی- به‌قول یکی از همین افـــراد- جماعتی خاص از فارغ‌التحصیلان است و چون اصل مطلب مناقشه بر سر نان است، نباید سهمی به غیرفارغ‌التحصیلان دانشگاه برسد و چنان سخن می‌گویند که پنداری این نهاد، سرقفلی آنان است و از مسئولان می‌خواهند که آنجا را نان‌دانی حوزویان نکنید! ۱. فرضاً، اگر هم سطح استدلال را تا این اندازه تنزّل بدهیم، باز جای این پرسش است که مگر تحصیلکردگان حوزوی از شهروندان این مرز و بوم نیستند؟ و آیا نباید دغدغه وضعیت اشتغال آنان را داشت؟ متاسفانه بعد از گذشت ۴۰ سال از تاسیس حکمرانی دینی، هنوز هیچ تعریف شغلی‌ای از تحصیلکردگان حوزوی در دستگاه‌های دولتی وجود ندارد. تنها تعریف نانوشته دولت برای حوزویان همان امامت نماز جماعت است که آن هم شغل نیست. این درحالی است که هزاران تعریف شغلی برای فارغ‌التحصیلان دانشگاهی وجود دارد. در همین دفترچه آزمون استخدامی، بیش از ۱۰ هزار فرصت شغلی تعریف شده است. حال اگر خواسته شود حوزویان در بخش اندکی از این لیست بلند بالای تعاریف شغلی، همانند فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، فرصت اشتغال داشته باشند؛ آیا خواسته زیادی است که آن را تبعیض و بی‌عدالتی می‌خوانند؟ مگر آموزش‌وپرورش، ملک طلق این حضرات است؟!

۲. این اقدام اساسا سهمیه‌بندی هم نیست تا تبعیض خوانده شود بلکه صرفاً جواز شرکت حوزویان در یک آزمون استخدامی است. در واقع، این اقدام نوعی ضدتبعیض و نفی ویژه‌خواری است. چرا نباید حوزویان آن هم در بخش اندکی از فرصت‌های شغلی معلمی به اندازه دیگر جماعات، امکان حضور داشته باشند؟

۳. اگر حوزویان مستند و مستظهر به قدرت بودند، چرا بعد از ۴۰ سال، چنین فرصت غیرتبعیض‌آمیزی به آنان داده شده است؟ گرچه مشکل بیکاری معضل بزرگ امروز فارغ‌التحصیلان مملکت است؛ لیکن اولا این مشکل اختصاص به فارغ‌التحصیلان دانشگاهی ندارد و حوزویان را نیز شامل می‌شود و بیکاری مساله آنان نیز مست ولی افزایش دانش ادبی و التذاذ ادبی مخاطبان نخواهد کرد و تنها اثرش شاید تبدیل کلاس ادبیات فارسی به کلاس معارف دینی باشد، و دوم‌اینکه، تاکید دارد که «فارغ‌التحصیلان بیکار چشم براه آزمون‌های استخدامی هستند، فرصت‌های شغلی را از جوانان نگیریم و به عواقب این تصمیم‌گیری‌ها بیندیشیم.»

۵ این زه که انجمن می‌رود

انجمن‌های علمی، نهادهایی سازمان‌یافته برای حمایت و پشتیبانی از تلاش‌های اعضای رسمی و غیررسمی دانش‌های مربوطه است. اولیای انجمن‌ها از میان افرادی باسابقه و مجرب و اهل تدبیر برگزیده می‌شوند. آنان معمولاً به هنگام پدید آمدن مشکلی- که در آن به نوعی پای انجمن‌ها نیز به میان کشیده می‌شود- ریش‌سفیدی و میان‌داری می‌کنند تا مشکل به‌نحو مطلوب حل شود. گاه لازم می‌آید که به‌سبب مصالحی بزرگ‌تر و مهم‌تر از مصالح صنفی، برابر خواسته‌های صنفی بایستند. فلذا چنین تصمیمی دیر یا زود، تامین‌کننده مصالح صنفی نیز خواهد بود؛ گفت «چون که صد آمد، نود هم پیش ماست»، یک نمونه از این دست مسائل، مشکلی است که از ناحیه افرادی پیرامون اقدام آموزش‌وپرورش برای استخدام تحصیلکردگان حوزوی در رشته‌های تاریخ و ادبیات‌فارسی و علوم‌اجتماعی پیش آمده است. همان طور که بیان شد، این اقدام تامین‌کننده مصالحی والاتر از مصالح صنفی انجمن‌هاست و در راستای تحقق یکی از اهداف مهم بر زمین مانده انقلاب اسلامی (یعنی تعامل و همکاری میان حوزه و دانشگاه- با تعامل نهادهای علمی به‌طور کلی- است. حتی اگر هم در سطح مصالح صنفی نگاه کنیم، این اقدام آموزش‌وپرورش نمی‌تواند مساله‌آفرین باشد بلکه اقدامی در جهت رفع تبعیض و ویژه‌خواری‌های صنفی است. هیچ دلیلی ندارد که حاکمیت فقط دغدغه معاش بخشی از متقاضیان شغل‌های دولتی را داشته باشد و بخش دیگر از متقاضیان را نادیده انگارد. بی‌تردید چنین اقدامی، عادلانه خواهد بود. از این‌رو، اولیای انجمن‌های علمی مربوطه در این مساله می‌توانستند خیلی خوب رفتار کنند و گروه معترض از اعضای انجمن خود را توجیه علمی کنند و آنان را به سمت وفاق و همکاری علمی میان حوزه و دانشگاه و زدودن نفرت‌پراکنی‌های عبث و بیهوده سوق دهند. لیکن اولیای چند انجمن که به نظر می‌رسد قانون استخدامی طلاب با صنف آنان مربوط است، این گونه رفتار نکردند بلکه همسو با دیدگاه و ادبیات همان جماعت ستیزه‌جو و گسست‌خواه موضع گرفته‌اند و طی نامه‌ای از وزیر آموزش‌وپرورش خواهان لغو جواز استخدام طلاب در رشته‌های یادشده، شدند. امضاکنندگان این نامه- هفت انجمن از جمله انجمن جامعه‌شناسی و انجمن ایرانی تاریخ و انجمن علوم‌سیاسی- این قدام و تصمیم آموزش‌وپرورش را «دور از انتظار و نگران‌کننده و غیرحرفه‌ای و نشانه بی‌توجهی کامل به دانش و تخصص» دانسته‌اند و بر این نکته تاکید ورزیده‌اند که این اقدام ضمن اینکه موجب بی‌رغبتی دانشجویان این رشته‌ها می‌شود، فرصت شغلی فارغ‌التحصیلان دانشگاهی را نیز منتفی می‌سازد. همچنین در این نامه، مقایسه‌ای میان محتوای درسی دانشگاه و حوزه شده است و بر این نکته تاکید کرده‌اند که در حوزه واحدهای درسی تاریخ و علوم‌اجتماعی وجود ندارد. بر این اساس، امضاکنندگان نامه مخالفت شدیدشان را اعلام داشته و طی آن از وزیر آموزش‌وپرورش خواسته شده که «برای احترام گذاشتن به دانش تخصصی دانشگاهی و جایگاه علوم‌اجتماعی و تاریخی، جلوگیری از تعارضات غیراصولی بین نظام حوزوی و دانشگاهی و رفع نگرانی دانش‌آموختگان این رشته‌ها، دستور فرمایید هرچه زودتر نسبت به اصلاح آن اقدام نمایند.» یکی از امضاکنندگان در مصاحبه‌ای چنین استدلال کرده است که: «جمهوری اسلامی با شعار «عدالت» تشکیل شده و عدالت در نقطه مقابل «تبعیض»، قرار می‌گیرد. به این معنی که به میزانی که تبعیض هست، عدالت نیست و به اندازه‌ای که عدالت هست، تبعیض نیست. این کار آیا با عدالت سازگار است یا با تبعیض؟ تبعیض هم نباشد، تحقیر تخصص نیست؟ ممکن است گفته شود در آزمون شرکت می‌کنند ولی ملل این است که در مسابقه دوی ۱۰۰ متر برخی از شرکت‌کنندگان از نیمه‌زمین شروع به دویدن کنند.»

۶ دریغ از یک التفات

چنین نامه‌ای و نویسندگان آن حتی احترام دانش تخصصی دانشگاهی را هم نگه نداشته‌اند. اینان حتی به بدیهی‌ترین امور در پیشرفت علم التفات نکرده‌اند. وجود رقیب علمی در ساحت دانش یا حتی در آزمون، مزاحم نیست و قائل شدن به پیش‌تر بودن و جلوتر بودن طلاب تحسین وضع علمی آنهاست نه تخفیف‌شان. استدلال به فرصت شغلی فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، سست و موهن و خودخواهانه است. آیا باید پیشرفت دانش و کیفیت آموزش را فدای ایجاد فرصت شغلی کرد؟! خیلی عجیب و نگران‌کننده است که اولیای این چند انجمن علمی، دانشگاه را مکانی برای تولید فرصت شغلی می‌پندارند و بس. یعنی وظیفه اصلی دانشگاه این است و اگر دانشگاه چنین فرصتی را فراهم نسازد، باید کنار گذاشته شود. به عبارت دیگر، از این منظر، رشته‌های دانشگاهی ارزش ذاتی ندارند. ارزش آنها به اشتغالزایی است و بس و حتی نه به ایجاد آمادگی در رقابت شغلی. دقیقاً یکی از امتیازات علمی و معنوی حوزه علمیه- لااقل در نسبت با رویکرد این جماعت- همین است که طلاب آن از همان آغاز ورود به حوزه می‌دانند که هیچ تضمینی برای آینده شغلی آنها نیست. چون اساسا این راه، برای کسب فرصت شغلی ساماندهی نشده است و دستگاه دولتی پیش و پس از انقلاب هم هیچ دغدغه‌ای برای آینده شغلی آنها نداشته و ندارد. به همین دلیل، طلاب غالبا با انگیزه‌های ایمانی و دانشی وارد حوزه می‌شوند. متاسفانه این حضرات مبتنی بر دانسته‌های کاملا افواهی از محتوای آموزشی و پژوهشی حوزه‌های علمیه چنین ناروا قضاوت کرده‌اند. طلاب حوزوی پس از گذراندن دروس سطح اول، حسب علاقه‌مندی‌شان به رشته‌های مختلف، گرایش تخصصی خود را انتخاب می‌کنند و در سطح سوم موظف به نوشتن پایان‌نامه و مقالات علمی می‌شوند. بعد از انقلاب، پرداختن طلاب به موضوعات اجتماعی و ذوقی بسیار گسترده شده است. حتی وزن واحدهای درسی حوزه با دانشگاه قابل قیاس نیست. برای درس مثلا سه واحدی دانشگاه ۱۴ تا ۱۷ جلسه است ولی در حوزه‌های علمیه برای همان درس، بالای ۱۲۰ جلسه منظور می‌شود. بسیاری از موضوعات مطالعاتی تاریخ علمی ایران مربوط به آثار علمی تحصیلکردگان و بزرگان حوزه است. استاد تاریخ اندیشه ایران معاصر، با تحقیق پیرامون رسائل سیاسی و کلامی و فلسفی علمای حوزه است که به مقام استادی می‌رسد. آن‌وقت، گفته می‌شود که حوزه تخصص دانشی این رشته‌ها را ندارد. شنیدن این گونه سخنان سست حتی از یک کارشناس دور از انتظار است، چه رسد به اولیای یک انجمن علمی. جالب‌تر اینکه امضاکنندگان این نامه هیچ توجهی به مفاد این آیین‌نامه استخدامی نکرده‌اند. طبق این آیین‌نامه، طلاب سطوح دوم و سوم حوزه مجاز به شرکت در «آزمون» استخدامی رشته‌های تاریخ و علوم‌اجتماعی هستند. در اینجا هیچ سخنی از استخدام طلاب بدون آزمون نیامده است. اگر طلبه‌ای بتواند، در این آزمون قبول شود، چرا باید متعلمان آموزش‌وپرورش را از چنین معلمی محروم کرد؟ خوب است که بدانیم این آزمون هم‌پایان کار نیست بلکه باید مرحله قبولی در دوره آموزش یک ساله را نیز سپری کنند. معاون تبلیغ و امور فرهنگی حوزه‌های علمیه در این باره چنین گفته است: «طلاب و دانشجویانی که در آزمون استخدامی شرکت کرده و قبول شوند، بعد از طی مراحل مصاحبه و قبولی در آن، به‌عنوان مهارت‌آموز در دانشگاه فرهنگیان پذیرفته شده و بعد از گذراندن یک سال آموزش‌های دوره معلمی و شرکت در آزمون جامع، در صورت قبولی به ادارات آموزش‌وپرورش معرفی شده و مشغول تدریس می‌باشند.» بنابراین، دوندهٔ، وقتی هم توانست از خط پایان مسابقه عبور کند، برنده مسابقه به شمار نمی‌آید بلکه باید دوره یک ساله آموزش تربیت معلم را هم سپری کند.

۷ انصاف به خود

نگارنده گمان ندارد که اولیای این چند انجمن حاضر باشند براساس ملاکاتی که در استدلال‌های خود ذکر کرده‌اند به ارزیابی کارنامه فارغ‌التحصیلان رشته‌های مربوطه بپردازند. ایشان آنچنان از کیفیت بالای دانش تخصصی آن عزیزان سخن می‌گویند که انسان تصور می‌کند آموزش‌وپرورش ما در تراز بالای علم‌آموزی به متعلمان قرار دارد و حالا با آمدن طلاب حوزوی این تراز افت خواهد کرد. کارشناسان فن اذعان دارند که کارنامه آموزش‌وپرورش ما، علی‌رغم حضور گسترده و انحصاری تحصیلکردگان دانشگاهی، مطلوب نیست. درصد کمی از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی رشته‌هایی مانند ادبیات و علوم‌سیاسی و تاریخ و علوم‌اجتماعی توانسته‌اند در رشته تخصصی خود باقی بمانند و مشغول به کار شوند. چون نظام آموزش عالی ما، لااقل در رشته‌های علوم‌انسانی، ناکارآمد است. مسئولیت بخشی از این ناکارآمدی متوجه همین چند انجمن و مراکز علمی است. حال چگونه امضاکنندگان نامه می‌توانند با چنین کارنامه ناموفقی از دستگاه آموزش‌وپرورش بخواهند که مانع حضور رقیبان شود. همان‌طور که گفته شد، این اقدام آموزش‌وپرورش می‌تواند زمینه‌ای برای تحریک و اصلاحات بنیادی در نظام آموزش عالی شود. به‌راستی چرا باید نظام آموزش عالـــی و آموزش‌وپرورش را از امتیازات و دستاوردهای علمی حوزه محروم ساخت؟ علاوه‌بر این، در دفترچه آزمون استخدامی هیچ گرایشی وجود ندارد که صرفاً به طلاب حوزوی اختصاص داده شده باشد. درحالی که لااقل می‌توان به گرایش الهیات و معارف اسلامی، فقه یا دبیری امور تربیتی اشاره کرد که در زمره کار علمی حوزه‌های علمیه است. از اینها گذشته، مراکز دینی غیردولتی زیادی وجود دارد که نیروی کارشناسی خود را، علی‌رغم وجود تحصیلکردگان حوزوی، از همین فارغ‌التحصیلان دانشگاهی تامین می‌کنند. به‌عبارتی این مراکز دینی بدون هیچ گونه منت، فرصت‌های شغلی زیادی را بـرای فارغ‌التحصیلان دانشگاهی فراهم کرده‌اند. حال آیا انتظار زیادی است که عده‌ای از طلاب حوزوی، بعد از گذراندن مراحل آزمون استخدامی در آموزش‌وپرورش، اشتغال پیدا کنند؟ به‌نظر می‌رسد که مظلوم‌ترین قشر تحصیلکرده همین طلاب حوزوی هستند که حتی با وجود استقرار حکمرانی دینی، نه‌فقط قادر نیستند از حق برابری فرصت‌های شغلی بهره‌مند شوند بلکه آشکارا از مسئولان امر خواسته شده که مانع این کار باشند. عجیب‌تر آنکه این خواسته‌شان با عین عدالت و رفع تبعیض نیز می‌دانند.

۸ نقد غیراختصاصی

لازم است در اینجا نقدی نه‌چندان اختصاصی ولی ناظر به انجمن جامعه‌شناسی- که یکی از امضاکنندگان نامه است- بیان شود. گویا انجمن جامعه‌شناسی ایران بیش از ماه پیش بود که این انجمن نامه‌ای به چهار انجمن جهانی جامعه‌شناسی نوشته و با آنان مشکلات معیشتی ناشی از «تحریم نگران‌کننده» و نه لزوما ظالمانه، بر جامعه‌شناسان ایران را در میان گذاشته بود تا از ناحیه آنها توصیه‌هایی خطاب به دولتمردان تحریم‌کننده به عمل آید. به‌هرحال، خیلی عجیب است که انجمن جامعه‌شناسی ایران بر این باور است که حوزه علمیه با اندیشه و علوم‌اجتماعی بیگانه است و هیچ بهره‌ای از این رشته علمی ندارد. بسیاری از بزرگان جامعه‌شناسی، ابن‌خلدون (۸۰۸-۷۳۲ق/۱۴۰۶-۱۳۳۲م) متفکر تونسی را اندیشمند علوم‌اجتماعی بلکه بنیان‌گذار علم جامعه‌شناسی می‌دانند. بسیاری از پایان‌نامه‌های دوره دکتری و ارشد دانشگاه، مربوط به اندیشه‌های اجتماعی علمای حوزوی است. شخصیت‌های علمی بزرگی چون علامه‌طباطبایی، استاد مطهری و محمدباقر صدر و غیره درباره موضوعات اجتماعی و بحث‌های نظری جامعه و تاریخ، تالیفات برجسته‌ای برجای گذاشته‌اند. بعد از انقلاب اسلامی، التفات علمی به موضوعات و مسائل اجتماعی وسعت بسیار زیادی پیدا کرده است. این شکل و حجم از توجه حوزویان به علوم‌اجتماعی نشانه وجود دغدغه‌های غیرشخصی در حوزه‌های علمیه است. با وصف این، انجمن جامعه‌شناسی ایران مدعی است حوزه علمیه با علوم‌اجتماعی بیگانه است و دلیل می‌آورد که سرفصل‌های این دانش در برنامه درسی حوزه نیست، درحالی که طلاب حوزوی از سطح سوم به بعد به شکل تخصصی به این رشته ورود پیدا می‌کنند. اگر این انجمن تا این اندازه وجود سرفصل‌های جامعه‌شناسی را لازم و ضروری می‌داند، چرا سرفصل‌هایی از دروس دینی و معارف اسلامی را در رشته جامعه‌شناسی قرار نمی‌دهند تا جامعه‌شناسان ایرانی بدون آگاهی‌های تعلیمی از دین و آموزه‌های دینی سخن نگویند. متاسفانه بسیاری از جامعه‌شناسان به خود اجازه می‌دهند با کمترین سواد دینی درباره دین و دینداری سخن بگویند و کارشان را هم «جامعه‌شناسی دین» بخوانند و حتی برابر بزرگان و علمای دین متکبرانه نامه پرخاشگرانه بنویسند. جالب‌تر اینکه قلمرو این فضل‌فروشی‌ها را هم توسعه داده و رسم‌الخط فارسی ابراد جامعه‌شناختی می‌گیرند. بدیختانه کسی هم جرأت نمی‌کند برابر این گونه جهل‌فروشی‌ها بایستد. چون بلافاصله از ناحیه آنان به استبداد و سرکوبگری متهم خواهد شد. پس خوب است انجمن جامعه‌شناسی به این جماعت از جهل‌فروشان، افتادگی بیاموزد و از آنان بخواهد که فراتر از دانش جامعه‌شناسی اظهار نظر نکنند و پرداختن به معارف دینی را به حوزه‌های علمیه واگذارند.

۹ مشکل از کجاست؟

همان‌طور که گفته شد، نباید استخدام طلاب حوزوی در آموزش‌وپرورش، از طریق شرکت در آزمون برابر را اساسا مشکل یا مساله تلقی کرد، بلکه این اقدام می‌تواند بخشی از راه‌حل ناکارآمدی علوم‌انسانی در آموزش متوسطه و عالی به‌شمار آید، چون در آن صورت از ظرفیت‌ها و استعدادهای علمی طلاب حوزه‌های علمیه نیز بهره‌برداری می‌شود و به کلی مغفول نخواهند ماند. استدلال به غیرتخصصی بودن حوزه علمیه، سست و به‌دور از انصاف علمی است، چنانکه استدلال به ازدست دادن فرصت شغلی فارغ‌التحصیلان دانشگاهی هم غیراخلاقی و خودخواهانه است. آموزش‌وپرورش سرقفلی کسی نیست تا غیرایشان حق استخدام نداشته باشند و اصلا چنین قانونی نداریم که این نهاد باید نیروی انسانی آموزشی و پرورشی خود را از میان این جماعت تامین کند، بلکه اگر هم باشد، قانون ناعادلانه‌ای است، خصوصا که تحصیلکردگان حوزوی از جوانان و شهروندان همین مرزوبوم هستند. آنها نیز حق استفاده برابر از رقابت بر سر فرصت‌های شغلی مملکت خود را دارند. پس ریشه دیرید آمدن این اشکال در ذهنیت برخی از کارشناسان و اساتید رشته‌های تاریخ و علوم‌اجتماعی و ادبیات فارسی در کجا است؟

نگارنده بر آنکه بخواهـد همه یا برخی از این جماعت را به اندیشه و روحیه سکولارمنشی و دین‌جدایی متهم سازد، اعتراض و احساس نگرانی آنها را متاثر از همین امر می‌داند. اندیشه دین‌جدایی و روحیه سکولارمنشی، به‌ویژه به‌دنبال استقرار حکمرانی دینی، بیش از گذشته به‌سمت افراط و کین‌توزی با حاملان و مراکز دینی پیش رفته است. متاسفانه این کین‌توزی در حد نفی موجودیت‌هـای علمی- دینی است. این امر باعث شده هرگونه اقدام اصلاحی یا استفاده از ظرفیت‌ها و سرمایه‌های دینی- حوزوی، خواسته و ناخواسته ازسوی جماعتی از تحصیلکردگان دانشگاهی، انکار و نفی شـود. درحالی که اگر این جماعت، نیک بیندیشند و فارغ از تاثیرات سکولاریـــستی به این موضوع نظر کنند، این اقدام آموزش‌وپرورش را سـازنده و گامی نو درجهت اعتلای علوم‌انسانی و اجتماعی و نیز افزایش فرصت‌های شـغلی برابـر، خواهند دید. انجمن‌های علمی در زدودن این توهم می‌توانند نقش مهمـی ایفا کنند. هیچ دلیلی برای نگرانی نیسـت و قرار نیست حوزویان جای کسی را تنگ کنند. آنان نیز همانند فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در این جامعه حق استفاده برابر از فرصت‌های شغلی و رقابت برای کسـب آنها را دارند، بلکه باید انجمن‌های علمی این اقدام را فرصتی مناسب برای ارتقای دانشی خود و نیز تقویت همکاری حوزه و دانشگاه تلقی کنند. همه باید بپذیرند که کنار گذاشتن هریک از این دو نهاد، نه شـدنی است و نه مطلوب. برای پیشرفت و ترقی مملکت، راه دریـــنی غیر از همکاری سازنده متصور نیست. اگر انجمن جامعه‌شناسـی یا تاریخ یا ادبیات فارسی گمان می‌کنند که حوزه علمیه در این مسـائل ورود ندارد، راهش این نیسـت که حوزه را از پرداختن به این رشته‌ها منع کنند، بلکه می‌توان ازطریق تفاهم‌نامه‌ها و همکاری‌های مشترک علمی، حوزه علمیـه را در این رشـته‌ها تقویت کرد. حوزه علمیه، دانشـگاه فنی نیسـت که گفته شود فاقد استعداد ذاتی در پرداختن به این رشته‌هاست. موضوعات مطالعاتی حوزه‌های علمیه مانند این هفت انجمن علمی، علوم‌انسانی است. پس با استخدام حوزویان در رشته‌های تاریخ و ادبیات و علوم‌اجتماعی و مانند آن، جای هیچ‌گونه نگرانی و احساس ناامنی شغلی هم نیست. با اندکی تأملات مهرورزانه و دغدغه گفت‌وگو و همکاری مشترک، می‌توانیم مهمان خویش را کنیم آباد. ان شاءالله.

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴